

مفهوم‌شناسی «استبداد» و «استبداد دینی» در رسالهٔ تنبیه‌الامه و بررسی نسبت آن با حکمرانی فقیهان

Javadi4@qabas.net

علیرضا جوادزاده / استادیار گروه تاریخ اندیشه معاصر، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی*
دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۳ - پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۳۱

چکیده

میرزای نائینی در رسالهٔ مهم تنبیه‌الامه واژه‌های «استبداد» و «استبداد دینی» را در موارد متعدد استعمال کرده است. برخی مفسران تنبیه‌الامه، به‌گونه‌ای، مفهوم این دو واژه را از منظر نائینی بر حاکمیت سیاسی فقیهان تطبیق داده‌اند. نوشتار حاضر، با رویکرد تاریخی و روش تحلیل محتوا، به بررسی انتقادی این تفسیر و نسبت می‌پردازد. نتایج پژوهش بیانگر آن است که مفهوم عام و اصلی واژهٔ «استبداد»، استقلال و انحصار است. از آنجاکه استقلال و انحصار در نسبت با چیزی در نظر گرفته می‌شود، معنای خاص استبداد، متعدد و شناور بوده است. مقصود نائینی از این واژه، عمدتاً «ظلم به فرودست»، و مفهوم مورد نظر وی از «استبداد دینی»، «اقتدار عالمان دینی فاسد و دنیاطلب» است. بر این اساس، حکمرانی فقیهان جامع‌الشرایط که عدالت از شروط لازم و اصلی آنان است، فاصلهٔ زیادی با این دو مفهوم دارد. از سوی دیگر، قید «اطلاق» در اصطلاح «ولایت مطلقهٔ فقیه»، ناظر به گسترده بودن اختیارات فقیه حاکم در چهارچوب شریعت جهت تأمین مصالح مردم، و نیز تقدم حکم اهم بر مهم هنگام تزامم است. در نتیجه، این اصطلاح، با مفهومی که نائینی از دو اصطلاح «استبداد» و «استبداد دینی» اراده کرده، تفاوت بنیادین دارد.

کلیدواژه‌ها: استبداد، استبداد دینی، حکمرانی فقیهان، ولایت مطلقهٔ فقیه، رساله تنبیه‌الامه، میرزای نائینی.

«استبداد» از واژه‌های کلیدی در علم سیاست است که استعمال آن قدمتی دیرین دارد. دوره نهضت مشروطیت را می‌توان به‌نوعی اوج گسترش استعمال این واژه دانست. در این دوره، با قرار گرفتن استبداد در مقابل مشروطه، فضای اجتماعی دچار دوقطبی و التهاب گردید. در کنار برخوردها و مواجهه‌های توده‌ای، نخبگان جامعه به تبیین دیدگاه‌های خود دربارهٔ دوگانهٔ یادشده، و مباحث مرتبط پرداختند. از مهم‌ترین تجلی‌گاه‌های فکری در این زمینه، رسائل و کتب بود.

رسالهٔ *تنبیه الامه و تنزیه المله* نوشتهٔ میرزا محمدحسین نائینی مشهور به *میرزای نائینی* (۱۳۵۵-۱۲۷۶ق)، از مشهورترین و برجسته‌ترین آثار و رساله‌های علمی عصر مشروطیت به‌شمار می‌رود. *میرزای نائینی* در این رساله، ضمن استفادهٔ زیاد از واژهٔ «استبداد»، مقابل حکومت مشروطه را حکومت استبدادی می‌خواند و آن را به‌شدت نفی می‌کند.

در دیدگاه برخی نویسندگان، با توجه به آن که حکومت استبدادی، حکومت فردی و مطلقه است، بنابراین ولایت و حکمرانی فقیه نیز حکومت استبدادی خواهد بود. موضوعی که استدلال را قوت می‌بخشد، کاربرد وسیع اصطلاح «استبداد دینی» در *تنبیه الامه* و مذمت آن است. از عبارات برخی شارحان و تحلیلگران اندیشهٔ نائینی، به تصریح یا به‌اشاره و به‌صورت ضمنی، می‌توان این تلقی و نسبت، یعنی «استبداد» و «استبداد دینی» دانستن حاکمیت سیاسی فقیهان از دیدگاه نائینی را به‌دست آورد (فیرحی، ۱۳۹۵، ص ۹۷-۹۸؛ همو، ۱۳۹۲، ص ۲۹۱؛ نهضت آزادی ایران، بی‌تا، ص ۱۱۸-۱۲۴، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۴۸ و ۱۵۳؛ مستعان، بی‌تا، ص ۳۶؛ پرهام، ۱۳۷۹، ص ۲۴۱-۲۴۸؛ نصر اصفهانی، ۱۳۷۹، ص ۳۱۹-۳۲۱؛ مقیمی، ۱۳۷۹، ص ۴۴۴ و ۴۴۷؛ نوری، ۱۳۷۹، ص ۵۲۰).

در نوشتار حاضر، به تبیین مفهوم استبداد و استبداد دینی از نظر نائینی و نسبت آنها با حاکمیت سیاسی فقیهان پرداخته می‌شود. اندیشهٔ نائینی دربارهٔ ولایت و حکمرانی فقیهان به‌صورت مستقل (فارغ از بحث نسبت‌سنجی آن با مفهوم استبداد)، محور بحث در این مقاله نیست. نگارنده ضمن تحقیقات و پژوهش‌های خویش دربارهٔ شخصیت و اندیشهٔ سیاسی نائینی، به این موضوع مستقلاً پرداخته است و با تکیه بر دو تقریر انتشاریافته از درس ایشان (نجفی خوانساری، ۱۴۲۱ق، ص ۲۳۲-۲۴۱؛ املی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۳۲-۳۴۱) و نیز عبارات متعدد از کتاب *تنبیه الامه* (نائینی، ۱۳۸۲، ص ۴۹، ۶۸، ۷۵-۷۶، ۷۷، ۸۷، ۱۱۲-۱۱۳، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۵-۱۳۶ و ۱۷۵؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۳۸، ۶۵، ۷۳-۷۴، ۷۴-۷۵، ۸۵، ۱۰۹-۱۱۰، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۱-۱۳۳ و ۱۷۶)، نشان داده است که مشروعیت حکمرانی فقیهان در عصر غیبت، از مسلمات و محکّمات اندیشهٔ نائینی است و از نگاه وی، فقیه در عهده‌دار شدن مسئولیت و وظیفهٔ حکمرانی، بر دیگران تقدم دارد.

برای بحث در خصوص نسبت میان حکومت استبدادی با ولایت و حکمرانی فقها از دیدگاه نائینی، در سه قسمت به طرح بحث می‌پردازیم: در مبحث اول، ذیل عنوان مفهوم «استبداد»، واژهٔ استبداد را از حیث لغوی و اصطلاحی آن در گذشته بررسی می‌کنیم. سپس به اصطلاح متأخر آن می‌پردازیم تا مقصود نائینی و دیگر علمای

مشروطه‌خواه از عنوان حکومت استبدادی روشن شود. در خاتمه‌ی این بخش نیز به مفهوم جدیدتر این واژه، که مورد نظر برخی شارحان و تحلیلگران اندیشه‌ناتینی است، اشاره خواهیم نمود. در مبحث دوم، مفهوم «استبداد دینی»، و مقصود ناتینی از آن را بررسی خواهیم کرد. ضمن این دو مبحث، دیدگاه ناتینی درباره‌ی نسبت میان «استبداد» و «استبداد دینی» با «حاکمیت سیاسی فقیهان» روشن خواهد شد. در مبحث سوم و آخر نیز تحت عنوان «ولایت مطلقه فقیه و نسبت آن با استبداد و استبداد دینی» به نسبت‌سنجی میان این دو واژه از منظر ناتینی با محدوده‌ی اختیارات فقیهان پرداخته می‌شود.

۱. مفهوم «استبداد»

«استبداد»، واژه‌ای عربی است. این کلمه، مصدر باب استفعال و ریشه‌ی آن ماده «بدد» است. در کتاب *العین* - که از قدیمی‌ترین و معتبرترین کتب لغت عربی است - درباره‌ی لفظ «بدد» و برخی مشتقات آن، از جمله «استبد» چنین آمده است: «و یقال: لیس لهذا الأمر بُدُّ أى لا محالة. و التَّبَدُّ: التفرُّق، و ذهب القوم فی الأمر بَدَادٍ بَدَادٍ أى تفرَّقوا. و جاءت الخیل بَدَادٍ بَدَادٍ أى واحدا واحدا. و اسْتَبَدَّ فلان [برایه] أى انفرد بالأمور...» (ابن احمد، ۱۴۱۴ق، ص ۱۴۰). در کتاب *لسان العرب* نیز چنین ذکر شده است: «یقال: استَبَدَّ بالأمَر یستَبِدُّ به استبداداً إذا انفرد به دون غیره. و استَبَدَّ برأیه: انفرد به. و ما لک بهذا بُدُّ و لا بَدَّةً و لا بَدَّةً أى ما لک به طاقة و لا یدان. و لا بُدُّ منه أى لا محالة، و لیس لهذا الأمر بُدُّ أى لا محالة. أبو عمرو: البُدُّ الفراق، تقول: لا بُدَّ لیوم من قضاء حاجتی أى لافراق منه» (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ص ۳۳۹).

از بررسی و تأمل در این مطالب و نیز دیگر اقوال لغت‌دانان عرب، می‌توان به‌دست آورد که در معنای اصلی استبداد، «استقلال و انحصار» اخذ شده است. در زبان فارسی نیز تقریباً همین مفهوم کلی مدنظر قرار گرفت. در *لغت‌نامه دهخدا*، که معتبرترین لغت‌نامه فارسی است، در توضیح معنای استبداد چنین آمده است:

استبداد. [اِتِّ] (ع مص): به‌خودی‌خود کار کردن. به‌خودی‌خود به‌کار ایستادن (منتهی الارب) (تاج المصادر بیهقی). به‌خودی‌خود به‌کاری قیام کردن (روزنی). تنها بر سر کاری ایستادن و منع کس قبول نکردن. متفرد به‌کاری شدن (از منتهی الارب). به‌رای خود به‌کاری پرداختن. تفرّد. استقلال. خودرأیی. خودکامگی. خودسری. خیره‌رأیی. استبدّ به: به‌خودی‌خود به آن کار ایستاد و متفرد شد به آن. و منه: مَنْ استَبَدَّ برأیه ضلّ. و در حدیث امیرالمؤمنین علی علیه السلام: است: کُنَّا نرى أن لنا فی الأمر حقاً فاستبددتم علينا. مقابل مشاوره. و فی الحدیث: المشاورة من السنة و الاستبداد من شیمة الشیطان ... (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۲۱۱۵).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، استبداد در مفهوم عام خود، به‌معنای «استقلال و انحصار» است. از آنجاکه استقلال و انحصار در نسبت با چیزی در نظر گرفته می‌شود، استبداد در مفهوم خاص خود، به‌معنای «خودرأیی و عمل بر اساس نظر و اراده‌ی شخصی» (استقلال از دیگران در انجام امور از طریق عدم اجازه و عدم مشورت) قرار داشت و در موارد متعدد، مفهومی که از واژه‌ی استبداد قصد می‌شد، در مقابل «مشورت» بود؛ مانند روایتی که در عبارات دهخدا

ذکر شد و نیز مانند این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا» (نهج البلاغه، ۱۳۸۷ق، ص ۵۰۰؛ همچنین، ر.ک: آمدی، بی تا، ص ۵۷، ش ۶۱۸، ۶۷۳، ۷۱۹ و ۸۱۱). بر این اساس، استبداد، لزوماً منفی و مذموم نیست؛ زیرا استبداد در مورد خداوند که به صورت مطلق بی نیاز از دیگران است، ناپسند نیست؛ بلکه عین حُسن است؛ چنان که از باب نمونه می توان عبارت علامه مجلسی در *بحارالانوار* را شاهد آورد که - به مناسبت شرح بخشی از یک روایت که در آن آمده بود: «اللهم إني أسألك باسمك المكنون المخزون...» - درباره اسم مکنون خداوند چنین نوشته است: «الاسم المكنون، الاسم الذي استبدَّ سبحانه بعلمه و لم يُعلمه أحدًا» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ص ۲۵-۲۶). همچنین استعمال این واژه در مورد انسان ها در انجام برخی امور خاص، ناپسند نیست (برای نمونه، ر.ک: افضل الملک، ۱۳۶۱، ص ۷۴، ۲۴۳ و ۲۹۵).

البته واقعیت آن است که به دلیل غلبه استعمال استبداد در موارد ناپسند (یعنی استعمال این واژه در مواردی که به رغم نیاز به مشارکت و مشورت دیگران، بر خود تکیه می شود)، این واژه بار منفی پیدا کرده و از همین رو استعمال آن در موارد غیرمنفی (مثلاً در مورد خداوند) بسیار کم است. با این حال، باید توجه داشت که بار منفی این واژه در ادبیات اسلامی و ایرانی قبل از دو سده اخیر، صرفاً ناظر به خودرأیی و عدم استفاده از مشورت و نظرات دیگران بود. اما از حدود دو سده قبل و به ویژه در عصر مشروطه، مفهوم خاص این واژه در اصطلاح سیاسی، به تدریج تغییر پیدا کرد و مفهوم ظلم در آن داخل شد. استبداد در این دوره، به معنای «خودرأیی آمیخته با ظلم حاکم و رئیس نسبت به حقوق زیردستان» تفسیر شد؛ حتی در برخی موارد استعمال این واژه، عنصر خودرأیی - که مفهوم خاص در استعمالات سابق آن بود - اهمیت خود را از دست داد و جای خود را به مفهوم ظلم بخشید و «استبداد» مساوی با ظلم به فرودست تفسیر شد. این مفهوم از استبداد («ظلم به زیردست» یا «ظلم همراه با خودرأیی»)، به نوعی مقابل مفهوم «عدالت» قرار می گیرد. چنین مفهومی از استبداد، متأخر است و عالمان مشروطه خواه همین معنا را از استعمال آن اراده می کردند. *میرزای نائینی* نیز در *تنبيه الامه* این مفهوم از استبداد را قصد کرده است؛ برای نمونه، وی در همان صفحات ابتدایی کتابش، ظلم و استبداد را کنار هم ذکر کرده، وضعیت مردم در حکومت استبدادی را «اسارت در تحت ارادات شهوائیه جائزین» بیان می کند (نائینی، ۱۳۸۲، ص ۳۶-۳۷؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۲۶-۲۷). *نائینی* با تقسیم و انحصار حکومت به دو قسم «استبدادی» و «مشروطه»، در توضیح حکومت استبدادی چنین می نویسد:

[حاکم در این نوع حکومت] مانند احاد مالکین نسبت به اموال شخصیه خود با مملکت و اهلیش معامله فرماید: مملکت را بما فیها مال خود انگارد و اهلیش را مانند عبید و اِماء، بلکه اغنام و احشام، برای مُرادات و درک شهواتش مسخر و مخلوق پندارد. هر که را به این غرض وافی و در مقام تحصیلش فانی دید، مقربش کند و هر که را منافی یافت، از مملکت که ملک شخصی خودش پنداشته، تبعیدش نماید و یا اعدام و قطعه قطعه به خورد سگانش دهد و یا گرگان خونخواره را به ریختن خونس ته‌ریش [= برانگیزد]؛ و به نهب و غارت اموالش و ادارشان نماید و هر مالی را که خواهد، از صاحبش انتزاع و یا به چپاولچیان اطرافش بخشد. و هر حقی را که خواهد، احقاق، و اگر خواهد، پایمالش کند و در تمام مملکت به هر تصرفی مختار، و خراج را هم از قبیل

مال‌الاجاره و حق‌الارض ملک شخصی خود استیفا و در مصالح و اغراض شخصی خود مصروف دارد. و اهتمامش در نظم و حفظ مملکت، مثل سایر مالکین نسبت مزارع و مستغلاتشان، منوط به اراده و میل خودش باشد؛ اگر خواهد، نگهداری، و اگر خواهد، به اندک چالپوسی به حریف بخشد و یا برای تهیهٔ مصارف اُسفار لهویه و خوشگذرانی بفروشد و یا رهن گذارد و حتی دست‌درازی به ناموس را هم اگر خواهد، تریخیص، و بی‌ناموسی خود را بر ملا سازد و باز هم با قدسیت و نحوها از صفات احدیت - عزّ اسمه - خود را تقدیس نماید و اعوانش مساعدتش کنند. تمام قوای مملکت را قوای قهر و استیلا و شهوت و غضبش داند و بر طبق آن انگیزاند: «لایسئل عما یفعل و هم یسئلون». و این قسم از سلطنت را چون دل‌خواهانه و از باب تصرف اَحَاد مالکین در املاک شخصی خود و بر طبق اراده و میل شخصی سلطان است، لهذا تملیکه و استبدادیه گویند (همو، ۱۳۸۲، ص ۴۰-۴۲؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۳۰-۳۲).

ثانیی در خاتمهٔ کتاب، یکی از قوا و ریشه‌های استبداد را عادی شدن استبداد در میان «بزرگان و اقوای مملکت» و «طبیعی شدن زورگویی و معاملهٔ استبدادیه و تحمیلات دل‌خواهانه و تحکّمات خودسرانهٔ فیما بین تمام طبقات آنان» بیان کرده، در ادامه چنین آورده است:

از این جهت است که نوع اقوای مملکت و خاصه ملاکین ایشان به واسطهٔ منافات تسویه و عدالت از جهات عدیده با مقاصد و اغراضشان، و بی‌خبری و غفلت از توقف حفظ دین و شرف و استقلالشان به اعضاء از آنها، و غلبهٔ حبّ عاجله و اهواء زائله بر عاقبت‌اندیشی و اداراکات عقلائیّه، با منشا و اصل استبداد همدرد و همدست، نسبت‌به این شجرهٔ خبیثه به منزلهٔ فروع و اعصان‌اند (همو، ۱۳۸۲، ص ۱۵۶-۱۵۷؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۵۲).

در ذیل، توضیحاتی را دربارهٔ نسبت میان دو مفهوم استبداد (خودرأیی و ظلم)، علل تغییر مفهوم و نسبت‌سنجی این دو مفهوم با حاکمیت سیاسی فقیهان ذکر می‌کنیم و در پایان به بیان مفهوم جدیدتر از استبداد و نسبت آن با حکمرانی فقیهان می‌پردازیم:

۱. می‌توان با زبان علم منطق، نسبت میان «خودرأیی» و «ظلم به دیگران جهت تأمین مصالح شخصی یا گروهی»، را نسبت عموم و خصوص من وجه دانست که این دو در مواردی قابل جمع‌اند، و در مواردی نیز هر یک بدون دیگری تحقق می‌یابند. توضیح سه تصویر از رابطهٔ عموم و خصوص من وجه میان دو معنای استبداد چنین است: الف) در مواردی این دو در یک مصداق جمع می‌شوند؛ مانند فردی که از یک‌سو در امور مرتبط به دیگران که به آنها آگاهی کامل ندارد، مشورت نمی‌کند و به نظرات دیگران اهمیت نمی‌دهد؛ و از سوی دیگر، انگیزهٔ وی از انجام آن امور، تجاوز به حقوق دیگران و تأمین منافع شخصی است؛ ب) در مواردی خودرأیی وجود دارد، اما انگیزهٔ ظلم به دیگران وجود ندارد؛ مانند انجام امور کاملاً روشن و یقینی با تکیه به نظر خود و بدون قصد تجاوز به حقوق دیگران؛ یا مانند فردی که در امور کاملاً شخصی غیریقینی و نیازمند مشورت، استبداد رأی دارد و مشورت نمی‌کند؛ یا در امور سیاسی و اجتماعی غیریقینی، از مشورت پرهیز می‌کند، اما انگیزهٔ ظلم و تأمین مصالح شخصی ندارد؛ ج) در مواردی، انگیزهٔ ظلم به دیگران وجود دارد، اما با مشورت و استفاده از بهره‌گیری نظرات دیگران و بدون خودرأیی انجام می‌پذیرد؛ مانند فردی که در امور سیاسی و اجتماعی به مشورت می‌پردازد، اما انگیزهٔ او از انجام آن

امور، ظلم و تأمین بهتر مصالح فردی یا گروهی است (چنان که از برخی گزارش‌های تاریخی دربارهٔ معاویه چنین به دست می‌آید).

۲. بر اساس توضیحات ذکر شده، خودرأیی در موارد نیازمند مشورت، مذموم است و هر کار مذمومی فی‌نفسه می‌تواند ظلم به معنای لغوی (وضع الشیء فی غیر محله) محسوب شود؛ اما در مفهوم کلی استبداد، قصد تجاوز و ظلم به دیگران وجود ندارد. به عبارت دیگر، خودرأیی در امور اجتماعی نیازمند به مشورت، گرچه موجب محروم شدن دیگران از ثمرات احتمالی اموری می‌شود که با مشورت می‌توانست تحصیل شود و از این جهت ظلم به معنای لغوی آن تحقق می‌یابد، اما معنای مصطلح ظلم که تجاوز به حقوق دیگران برای تأمین مصالح خویش است، تحقق خارجی نیافته است.

۳. این سؤال قابل طرح است که علت تغییر مفهوم واژه استبداد چیست؟ چرا در استعمال «استبداد» در عصر مشروطه، مفهوم «ظلم حاکم و رئیس به زیردستان» از آن اراده می‌شد؛ چنان که میرزای نائینی نیز در سرتاسر *تنبیه الامه* - که برخی عبارات وی در این زمینه ذکر شد - همین مفهوم را از استبداد ارائه داده است. در پاسخ به این سؤال مهم، سه نکته به نظر می‌رسد که در این میان، نکته سوم مهم‌تر است:

الف) چنان که اشاره شد، مفهوم اصلی و عام استبداد، «استقلال و انحصار» است. بر این اساس، چنان که خودرأیی از مصادیق بارز استقلال و انحصار است، هنگامی که ظلمی صورت می‌گیرد نیز نوعی استقلال و انحصار وجود دارد؛ زیرا فرد ظالم به دنبال تصرف مستقل و منحصر نمودن امور و منافع دیگران برای خود است.

ب) یکی از جهات خلط میان خودرأیی و ظلم را می‌توان جمع دو مفهوم در مصادیق مشترک دانست؛ یعنی از آنجاکه خودرأیی غالباً در مورد حاکمان استعمال می‌شود و از سوی دیگر، بسیاری از حاکمان در کنار خودرأیی، ظلم و تجاوز به حقوق مردم نیز داشته‌اند، بنابراین جمع دو مفهوم در مصادیق مشترک، موجب شده است که در ادبیات سیاسی، از اصطلاح «استبداد»، مفهوم «ظلم به زیردستان در جهت تأمین منافع شخصی» نیز اراده شود.

ج) ورود ادبیات سیاسی غرب به ایران و جهان اسلام، این خلط مفهومی را به وجود آورده است. توضیح اینکه مفهوم «استبداد» (despotism) در اندیشهٔ سیاسی مغرب‌زمین، در میان خانواده‌ای از مفاهیمی چون «جباریت» (tyranny)، «خودکامگی و یک‌سالاری» (autocracy)، «سلطنت مطلقه» (absolutism)، «دیکتاتوری» (dictatorship) و «توتالیتاریسم» (totalitarism) شناخته می‌شود؛ که البته میان این مفاهیم، تفاوت‌هایی ذکر شده است. استبداد، مفهومی است که در اندیشهٔ سیاسی غرب برای توصیف و مقایسهٔ رژیم‌ها به کار برده می‌شد و معمولاً بار منفی داشت. این اصطلاح، تاریخ دراز و متحولی را در غرب طی کرد و اندیشمندان متعددی مانند/ارسطو در مغرب‌زمین در مقام دسته‌بندی حکومت‌ها بدان پرداختند.

سیر تحول مفهومی استبداد در نظام اندیشهٔ سیاسی غرب، در قرن هجده به منتسکیو رسید. وی با انتخاب واژهٔ استبداد برای یکی از سه شکل اصلی حکومت، این واژه را بدل به یکی از مسائل محوری در اندیشهٔ سیاسی قرن

هجدهم کرده و حدود یک و نیم قرن بعد، در ایران عصر مشروطه نیز رواج یافت. منتسکیو حکومت‌ها را به سه نوع «جمهوری»، «مشروطه» و «استبدادی»، تقسیم کرد. در حکومت جمهوری، تمام یا قسمتی از ملت، زمام امور را در کف دارند. در حکومت مشروطه، یک نفر حکومت می‌کند؛ ولی تحت سلطهٔ قوانین معین. در حکومت استبدادی، یک نفر بدون قانون و طبق امیال و منافع شخصی خود حکومت می‌کند. استبداد در نظر منتسکیو، صرفاً یک ساختار قدرت دولتی و مقامات نبود؛ بلکه نظامی با سازمان مخصوص خاص بود که نیروی پیشرانش حس مخصوص خود آن، یعنی ترس بود. منتسکیو شیوه‌های اطاعت و فرمان‌برداری را در حکومت‌های استبدادی و در حکومت‌های آزاد، مقابل می‌نهد. اطاعت منفعلانه که در جوامع استبدادی وجود دارد، از نوعی تعلیم و تربیت خاص خبر می‌دهد: اتباع باید جاهل، بی‌سواد، ترسو، و از نظر روحی خردشده باشند و تقریباً نیازی به قانون‌گذاری نداشته باشند. واحدهای استبداد، متشکل از شخص مستبد، وزیرانش (که شخص مستبد ادارهٔ امور را به دست آنان می‌سپارد) و اتباع هستند که همگی از نظر زبردستی، متابعت و وحشت، یکسان‌اند. منتسکیو استبداد را به صورت یک نظام ترس، حسادت و سوءظن متقابل تصویر کرد. عدم اطمینانی که ناشی از هوا و هوس شخص مستبد یا وزیرانش است و تودهٔ مردم را به فقر و فلاکت می‌کشاند (ریشتر، ۱۳۸۹، ص ۸۲-۱۰۹؛ برای توضیح بیشتر دربارهٔ دیدگاه منتسکیو، ر.ک: منتسکیو، ۱۳۵۵، ص ۹۳ و ...).

چنان که اشاره شد، دیدگاه منتسکیو در زمینهٔ انواع حکومت‌ها، به‌ویژه دربارهٔ استبداد، تأثیر بسیاری بر متفکران بعد از وی گذاشت و به‌نظر می‌رسد همین دیدگاه بود که در دورهٔ مشروطهٔ ایران، دست‌کم بر برخی مشروطه‌خواهان ایران حاکم شد و افرادی چون نائینی نیز همین مفهوم از استبداد را اراده می‌کردند.

۴. بر اساس آنچه گذشت، به‌دست می‌آید: حاکمیت سیاسی فقیه نمی‌تواند استبدادی مذموم بر اساس معنای قدیم و اولیهٔ آن باشد؛ زیرا فقیه حاکم باید جامع‌الشرایط، یعنی دارای دو شرط مهم عدالت و کفایت (مدیریت) باشد؛ و با توجه به آنکه از یک سو دین اسلام مشورت را برای ادارهٔ حکومت در امور غیریقینی، لازم و واجب بیان می‌کند، و از سوی دیگر، مشورت امری عقلایی و لازمهٔ حکومت‌داری مناسب و شایسته است، بنابراین هم عدالت و هم کفایت فقیه، اقتضای عدم استبداد در امور نیازمند مشورت را دارد. همچنین طبق اصطلاح متأخر از استبداد (تفسیر منتسکیو) - که نائینی و دیگر علمای مشروطه‌خواه آن را پذیرفته بودند - روشن است که حاکمیت سیاسی فقیه، استبدادی نیست؛ زیرا کمترین ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و حکومت بر اساس هوا و هوس، موجب می‌شود که شرط عدالت از فقیه ساقط شود و خودبه‌خود مشروعیتش برای حکومت از دست برود. فقیه حاکم، صرفاً بر مبنای تعالیم و قوانین اسلام، و استنباط و تشخیصی که از آن قوانین دارد، به اعمال حاکمیت می‌پردازد.

۵. طبق برخی تفاسیر دیگر (و تا حدودی جدیدتر) ارائه‌شده از مفهوم استبداد، حاکمیت سیاسی فقیه می‌تواند استبدادی باشد. توضیح اینکه: تمدن مدرن و غرب جدید، بر مبنای اومانسیم و انسان‌محوری شکل گرفته است. تسری این تفکر در عرصهٔ حقوق و سیاست، به‌معنای حقانیت و مشروعیت قانون‌گذاری و حکومت بر اساس

خواست مردم است. بر این اساس، هر حکومتی که نظر و خواست مردم را در امر قانون‌گذاری، تعیین حاکمان و چگونگی اداره حکومت، محور و مبنای قرار ندهد و آزادی مردم را محدود کند، باطل، نامشروع و غاصبانه خواهد بود و چنین حکومتی ظلم به مردم است (البته ظلم به معنای لغوی آن: «وضع الشيء فی غیر محله»؛ نه ظلم مصطلح: «تجاوز به حقوق دیگران برای تأمین مصالح خویش»). حاکمان موظف‌اند که طبق خواست مردم (اکثریت) عمل کنند؛ هرچند خود به فساد و خطای نظر مردم یقین داشته باشند و عمل به خواسته‌های آنها را موجب دور شدن از سعادت بدانند. بنابراین، حکومت‌هایی که مشروعیت و حقانیت آنها به مردم بازگشت نکند و مرجع اصلی قوانین و اداره حکومت خواست مردم نباشد و آزادی حداکثری مردم را محدود نمایند، استبدادی و غاصبانه، و در نتیجه ظالمانه خواهند بود. استبداد در این اصطلاح، در واقع به معنای «عدم مبنای مشروعیت بخش دانستن خواست مردم و نظر اکثریت» است. طبق این اصطلاح، نه تنها حاکمان بی‌قانون خودکامه و هوسران، مستبدند، بلکه افراد صالحی که با هدف وصول مردم به سعادت حقیقی عهده‌دار حکومت شده‌اند (بدون آنکه لزوماً خواست مردم مبنای اساس اداره جامعه باشد) نیز مستبد خواهند بود؛ چه مبنای ملاک آنها قانون الهی باشد و چه قانون دیگر. در همین راستا، هر نوع حاکمیت بر اساس دین نیز استبدادی خواهد بود؛ چراکه مبنای حاکمیت دینی، تحقق قوانین و تعالیم دین است، نه لزوماً تحقق خواست مردم و فراهم کردن آزادی برای تحقق حداکثری اعمال غریز آنها. بر این اساس، نه تنها حاکمیت سیاسی فقیهان، بلکه حاکمیت معصومان علیهم‌السلام نیز ذیل حکومت استبدادی قرار خواهد گرفت. البته برخی اندیشمندان غربی با انحصار حکومت‌ها به دو قسم، حکومت صحیح و مشروع را مبتنی بر نظر و خواست مردم قرار داده‌اند که غالباً در قالب رأی اکثریت تحقق می‌یابد. از نظر این گروه، از آنجاکه ممکن است اکثریت قانونی را به نفع خویش و به ضرر اقلیت وضع کنند یا روندی را در پیش بگیرند که به نابودی نهادهای دموکراتیک منجر شود، رأی اکثریت رجحان ذاتی ندارد (پوپر، ۱۳۸۰، ص ۳۰۸-۳۱۰؛ همچنین، ر.ک: ص ۹۷۰-۹۷۱).

بسیار روشن است، واژه استبداد که توسط علمای مشروطه‌خواه، از جمله میرزای نائینی، به کار رفته و دارای بار منفی زیادی بوده، این مفهوم از استبداد نبوده است و نسبت دادن چنین دیدگاهی به آنها، قطعاً نادرست و کذب است؛ هرچند در دوره مشروطیت، چنین مفهومی از استبداد، مورد نظر برخی روشنفکران غرب‌گرا بود و برخی عالمان مخالف مشروطه نیز ناظر به چنین مفهومی از استبداد به ارائه بحث پرداخته‌اند (تبریزی، ۱۳۹۰، ص ۲۹۵).

باین حال، حکمرانی معصومان و فقیهان (در صورت امکان تحقق)، چه از نظر نائینی و چه از منظر دیگر فقها، در تقابل با حضور و مشارکت سیاسی مردم نیست؛ بلکه مردم در فعلیت بخشی (تحقق و تثبیت) حکومت حق و استمرار آن، نظارت جدی همگانی و همه‌جانبه بر حاکمان (در قالب امر به معروف و نهی از منکر)، و ارائه نظرات مشورتی به آنها (در تشخیص و تعیین حاکمان و چگونگی اقدامات حکومتی)، نقش مهم و اساسی ایفا می‌کنند. نظام اسلامی باید به وسیله اراده و رأی مردم (و نه زور و اجبار) شکل گیرد. مردم حق دارند و بلکه مکلف‌اند که بر عملکرد مسئولان غیرمعصوم نظارت داشته باشند و آنها را در موارد تخلف بازخواست کنند. بر حکومت لازم است

که از فکر و عمل مردم در راه اعتلای کشور بهره‌برداری کند؛ آگاهی‌های مردم، به‌ویژه آگاهی‌های سیاسی آنها را بالا برد؛ آزادی مردم را در چهارچوب تعالیم دینی به رسمیت شناسد و بلکه زمینهٔ چنین آزادی‌ای را فراهم کند. بر این اساس، در حکومت اسلامی (از جمله حکومت مبتنی بر حاکمیت فقیهان)، مردم دارای نقش و تأثیر جدی و مهمی هستند که در قالب حقوق و تکالیف متوجه آنها می‌شود؛ اما این همه، به معنای مشروع‌بخش بودن مردم نسبت به قوانین و نسبت به تعیین حاکم نیست. در حکومت اسلامی، اولاً مشروعیت و حقانیت حکومت به رأی مردم نیست؛ بلکه به نصب الهی است که در دورهٔ غیبت به فقیه جامع‌الشرایط سپرده شده است؛ ثانیاً حاکم منصوب اسلامی، در ادارهٔ امور عمومی و حکومتی، هرچند از نظرات مردم استفاده می‌کند و در امور نیازمند مشورت به مشورت با متخصصان می‌پردازد، اما تابع نظر و خواست مردم نیست؛ بلکه بر اساس قوانین خداوند در شریعت اسلام و طبق تشخیص و استنباط خود از چگونگی اجرای این قوانین، عمل می‌کند (و بر این اساس، استبداد به معنای «بی‌قانونی» نیز در حکمرانی فقیهان وجود ندارد). مردم موظف‌اند که از قوانین الهی و از حاکم منصوب الهی تبعیت کنند. اگر همه یا اکثریت مخالفت کنند، از منظر دینی معصیت کرده‌اند؛ اما حاکم منصوب و مشروع نمی‌تواند متوسل به اعمال زور و اجبار جهت عهده‌دار شدن حکومت یا استمرار آن شود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۴۸۳-۵۰۴؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۳۱-۱۵۴؛ شبان‌نیا، ۱۳۹۶، ص ۹۹-۱۲۴).

آنچه از مجموع مطالب *تنبیه‌الامه* به دست می‌آید، ترسیم چنین نسبتی میان «حاکمیت سیاسی فقیهان» و «نقش مردم» در وضعیت «حکومت آرمانی شیعه در عصر غیبت» است. *نائینی* که این وضعیت آرمانی را در زمان خود «غیر مقدور» می‌بیند (نائینی، ۱۳۸۲، ص ۶۸؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۶۵)، نظام مشروطه به معنای خاص را به عنوان «قدر مقدور» مطرح می‌کند که دارای دو رکن «قانون اساسی» و «مجلس شورا» ست. در این نظام و الگوی سیاسی، به‌رغم حضور مؤثر مردم، نقش فقیه، محدود به «اذن» و «نظارت» است (برای نمونه، ر.ک: همو، ۱۳۸۲، ص ۷۵-۷۹ و ۱۱۱-۱۱۴؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۷۳-۷۶ و ۱۰۹-۱۱۰).

۲. مفهوم «استبداد دینی»

پس از روشن شدن واژهٔ استبداد و نسبت میان حکومت استبدادی با حکمرانی فقیهان، به تبیین اصطلاح «استبداد دینی» می‌پردازیم و نسبت آن را با حاکمیت سیاسی فقیه بیان می‌کنیم: «استبداد دینی»، ترکیبی وصفی است و از مفهوم آن، ارتباط میان دین و استبداد برداشت می‌شود. از این واژهٔ ترکیبی، ممکن است یکی از معانی ذیل قصد شود:

۱. استبداد دینی، یعنی اجرای دین و شریعت در عرصهٔ اجتماع و سیاست، که به صورت طبیعی موجب محدود شدن آزادی‌های مردم و نقش و تأثیر آنها در قانون‌گذاری و اجرای قوانین می‌شود (استبداد دینی: اجرای احکام سیاسی - اجتماعی دین)؛

۲. استبداد دینی، یعنی عهده‌دار شدن امر حکومت توسط عالمان دین یا دخالت مؤثر آنها در سیاست، که طبعاً سبب محدود شدن نسبی آزادی‌ها و نقش مردم در حکومت می‌شود (استبداد دینی: حکمرانی عالمان دین)؛
۳. استبداد دینی، یعنی عهده‌دار شدن امر حکومت توسط عالمان دینی، بدون حضور و مشاورهٔ نخبگان و مشارکت سیاسی تودهٔ مردم (استبداد دینی: حکمرانی عالمان دین بدون تحقق آزادی مشروع برای دیگران)؛
۴. استبداد دینی، یعنی تفسیرهایی از دین که موجب تقویت حاکمان مستبد و ظالم و محدود شدن حقوق و آزادی‌های مشروع مردم می‌شود (استبداد دینی: تفسیر اقتدارگرایانه از دین)؛
۵. استبداد دینی، یعنی دخالت مؤثر عالمان دینی فاسد در امر سیاست و استفادهٔ ابزاری آنها از دین در امور سیاسی برای کمک به حاکمان ظالم با هدف تأمین مصالح و منافع شخصی خود (استبداد دینی: اقتدار عالمان دینی فاسد و دنیاطلب).

کسانی که از واژهٔ «استبداد»، مفهوم «عدم مشروعیت بخشی خواست مردم و نظر اکثریت» (مفهوم جدیدتر استبداد که در انتهای بحث قبل توضیح داده شد) را قصد می‌کنند، تمایل دارند اصطلاح «استبداد دینی» را بیشتر به معنای اول و دوم (اجرای احکام سیاسی دین یا حاکمیت عالمان دینی) حمل کنند. اما بر اساس توضیحی که دربارهٔ مفهوم مورد نظر نائینی از واژهٔ «استبداد» ذکر شد و با توجه به صراحت عبارات نائینی - که در ادامه ذکر می‌شود - مفهوم مورد نظر ایشان (و دیگر علما و مشروطه‌خواهان مذهبی) از «استبداد دینی»، معنای اخیر (پنجم) است. ایشان که در موارد متعدد از **تنبیه الامه** از این اصطلاح استفاده کرده (ر.ک: نائینی، ۱۳۸۲، ص ۵۷-۵۸، ۶۴، ۶۶، ۸۶، ۹۲، ۹۵، ۱۴۳-۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۱-۱۶۳ و ۱۷۲؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۴۹-۵۰، ۵۹، ۶۱، ۸۴، ۸۹، ۹۳، ۱۴۲-۱۴۳، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۹-۱۶۰ و ۱۶۹)، مقصود خود را به روشنی بیان نموده است. در همین راستا، عباراتی را به عنوان شاهد، از **تنبیه الامه** ذکر می‌کنیم. در مقدمهٔ کتاب، به مناسبت چنین آمده است:

چنانچه گردن نهادن به ارادات دلخواهانهٔ سلاطین جور در سیاست ملکیه، عبودیت آنان است، همین طور گردن نهادن به تحکّمات خودسرانهٔ رؤسای مذاهب و ملل هم که به عنوان دیانت ارائه می‌دهند، عبودیت آنان است. روایت شریفهٔ مرویه در احتجاج که متضمن ذمّ تقلید از علمای سوء و هواپرستان ریاست و دنیاطلبان است هم مفید همین معناست؛ لکن استبعاد قسم اول به قهر و تغلب مستند، و در ثانی به خدعه و تدلیس مبتنی [است]... از اینجا ظاهر شد جودت استنباط و صحت مقالهٔ بعضی از علمای فن که استبداد را به «سیاسی» و «دینی» منقسم و هر دو را مرتبط به هم و حافظ یکدیگر و با هم توأم دانسته‌اند (همو، ۱۳۸۲، ص ۵۷-۵۸؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۴۹-۵۰).

نائینی در خاتمهٔ کتاب، دومین عامل و قوهٔ استبداد را «شعبهٔ استبداد دینی» می‌داند و می‌نویسد:

شعبهٔ «استبداد دینی» ... حقیقتش را دانستی که عبارت از ارادات خودسرانه است که منسلکین در زیر ریاست روحانیه به عنوان دیانت اظهار و ملت جهول را به وسیلهٔ فرط جهالت و عدم خُبرت به مقتضیات کیش و آیین خود به اطاعتش وامی‌دارند. ... اصل ابتداء و اختراع این قوهٔ میثومه و اعمالش در اسلام، از بدع معاویه است که از برای مقابله با سرور اوصیا - علیه افضل الصلاة والسلام - عده‌ای از دنیاپرستان از قبیل عمروعاص و

محمد بن مسلمه و مسلمة بن مخلد و مغیره بن شعبه و أسباهم را که در انتظار عوام امت، در عداد صحابه محسوب و در مغلطه کاری به اسم دین داری (به واسطهٔ اتصاف به صحابیت)، نفوذ و مطاعیتی داشتند، در تفریق کلمه و معارضه با مقام ولایت - سلام الله علیها - با خود همدست نمود؛ و هم از دستهٔ دیگر [ی] امثال ابوموسی اشعری که از معیت علنیة ایشان مأیوس بود، به همان اعتزال و تقاعدشان از نصرت حق و خذلان شاه ولایت علیه السلام و تزهّد صوری به ترک نصرت و خذلان حضرتش به خرج بی‌خردان امت دادن قناعت [نمودند]، و به وسیلهٔ معیت آن دسته دنیاپرست با او و سکوت و اعتزال این دستهٔ دیگر، رفته‌رفته اساس استبداد و استعباد و تحکّمات خودسرانه را در اسلام استحکام و حتی سب آن حضرت علیه السلام را هم بر منابر مسلمین رواج داد؛ همه شنودند و محض حفظ اعتبار خود و منفعت عاجله بر این کفر بین، اعانت یا سکوت اختیار نمودند (همو، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۴۲-۱۴۳).

نائینی در مقام بیان علاج شعبهٔ استبداد دینی، راه علاج را بسیار مشکل می‌داند؛ زیرا «رادع و مانع از استبدادات و اظهار مرادات شهوانیه به عنوان دیانت به همان ملکهٔ تقوا و عدالت منحصر، و جز اجتماع اوصافی که در روایت "احتجاج" تعداد [نموده] و "صائناً لدینه، حافظاً لنفسه، مطیعاً لأمر مولا، مخالفاً لهواه" بودن را در مرجعیت شرعیه اعتبار فرموده‌اند، عاصم دیگری متصور نباشد»؛ و روشن است عالم فاسقی که پیروی از خواسته‌ها و منافع شخصی خویش می‌کند، چنین ویژگی‌هایی را ندارد (همو، ۱۳۸۲، ص ۱۶۱-۱۶۳؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۵۹-۱۶۰).

با توجه به عبارات ذکر شده، تردیدی باقی نمی‌ماند که مقصود نائینی از اصطلاح «استبداد دینی»، معنای پنجم از پنج معنای ذکر شده است (یعنی: استفادهٔ ابزاری عالمان دنیاطلب از دین برای تحکیم موقعیت حاکمان ظالم با هدف تأمین منافع خویش). اما معنای اول و دوم (ورود دین به حوزهٔ سیاست، و حاکمیت عالمان دین در عرصهٔ سیاسی)، نه مورد نظر نائینی از واژهٔ «استبداد دینی» است و نه از نظر وی امری منفی است. معنای سوم و چهارم (حکمرانی عالمان دین بدون مشارکت نخبگان و مردم، و ارائهٔ تفسیرهایی از دین که موجب محدود شدن آزادی‌های مشروع مردم می‌شود) نیز مقصود نائینی از استبداد دینی نیست؛ گرچه امری منفی است؛ یعنی از نگاه نائینی، آزادی سیاسی و مشارکت نخبگان و مردم در امور حکومتی، البته در چهارچوب تعالیم دینی، لازم است و بدون وجود عنصر مشورت و بدون مشارکت و آزادی سیاسی مردم، حکومت صلاحیت لازم را نخواهد داشت.

بر اساس آنچه ذکر شد، اصطلاح «استبداد دینی» از نظر نائینی، با حاکمیت سیاسی فقهای جامع‌الشرایط - که عدالت و تقوا و بهره‌گیری از مشارکت مردم از شرایط اصلی است - ارتباطی ندارد و نفی و مذمت استبداد دینی به معنای نفی حاکمیت سیاسی فقیهان نیست.

به‌رغم وضوح مقصود نائینی از اصطلاح استبداد دینی و علت نفی آن، برخی افراد و گروه‌ها به گونه‌ای به توضیح عبارات تنبیه‌الامه و دیدگاه‌های نائینی پرداخته‌اند که خواننده برداشت می‌کند منظور نائینی از استبداد دینی، معنای دیگر، به‌ویژه حکمرانی فقیهان است (از باب نمونه، رک: فیرحی، ۱۳۹۲، ص ۲۹۱؛ نهضت آزادی ایران، بی‌تا، ص ۱۱۸-۱۲۴ و ۱۴۸ و ۱۵۳؛ پرهام، ۱۳۷۹، ص ۲۴۵-۲۴۸؛ مقیمی، ۱۳۷۹، ص ۴۴۴ و ۴۴۷).

۳. «ولایت مطلقه فقیه» و نسبت آن با «استبداد» و «استبداد دینی»

مطلبی که در بخش پایانی مقاله توضیح آن را لازم می‌دانیم، قید «مطلقه» در اصطلاح «ولایت مطلقه فقیه»، و تفاوت آن با استبداد و استبداد دینی از منظر *میرزای نائینی* است. این بررسی، به‌ویژه با توجه به اینکه در برخی نوشته‌ها، در نقد ولایت مطلقه فقیه، به مباحث *تمثیه الامه* و تبیین *نائینی* از استبداد و استبداد دینی تمسک جسته شده است (ر.ک: نهضت آزادی ایران، بی‌تا، ص ۱۱۸-۱۲۴، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۴۸ و ۱۵۳)، اهمیت می‌یابد.

ولایت مطلقه فقیه، می‌تواند به نکات متعددی اشاره داشته باشد که البته خود آن نکات نیز باهم در ارتباط‌اند. در ذیل دو نکته اساسی را بیان می‌کنیم:

۱. فقیه هنگامی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، هر آنچه از اختیارات و حقوقی که برای اداره حکومت لازم و ضروری است، برای او وجود دارد و از این نظر نمی‌توان تفاوتی بین او و امام معصوم علیه السلام قائل شد. ولایت مطلقه فقیه، یعنی همه اختیارات و احکامی که برای معصومین به‌عنوان حاکم جامعه اسلامی ثابت است، برای فقیه نیز ثابت است (مگر موارد خاصی مانند جهاد ابتدایی یا وجوب تعیینی نماز جمعه که به‌نظر مشهور علما، ویژه معصومین است). از همین زاویه می‌توان گفت - برخلاف فقه‌پایانی که حکمرانی فقیه را از راه حسبه ثابت کرده‌اند - دامنه اختیارات و ولایت فقیه در امور حکومت، محدود به حد ضرورت و ناچاری نیست؛ بلکه مطلق و عام است و حتی جایی را هم که مسئله به حد ناچاری نرسیده، ولی دارای مصلحت و توجیه عقلی و عقلائی است، شامل می‌شود. در خور ذکر است - چنان که برخی محققان نوشته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۳۷) - برای اشاره به گسترده بودن ولایت فقیه به‌معنایی که ذکر شد، تعبیر «ولایت عامه فقیه» رایج‌تر از تعبیر «ولایت مطلقه فقیه» است.

۲. واژه «مطلقه» در اصطلاح «ولایت مطلقه فقیه»، بیانگر تقدم حکم «اهم» و تعطیلی حکم «مهم» در صورت تراحم میان دو حکم اجتماعی و سیاسی است. توضیح مطلب: تراحم به‌معنای درگیری دو حکم در مقام عمل است؛ یعنی دو حکمی که در اصل جعل و مقام ثبوت هیچ‌گونه تضادی ندارند، در برخی حیطه‌های عملی تضاد پیدا کنند. در این صورت، به‌ناچار باید یکی از این دو را انتخاب کرد که طبعاً حکم منتخب، حکمی است که اهمیت بیشتری برای شارع دارد. روشن است کنار گذاشتن حکم غیراهم، به‌معنای نادیده گرفتن و زیرپا گذاشتن حکم شارع نیست؛ بلکه با انتخاب حکم اهم، در واقع حکم خداوند در آن شرایط خاص مشخص شده است. با توجه به این توضیح، همان‌گونه که در مسائل فردی تراحم رخ می‌دهد و باید حکم مهم‌تر را بر حکم دیگر مقدم کرد (مثلاً در شرایطی که فردی در حال غرق شدن است و لازمه نجات او، استفاده از اموال دیگران و تصرف در مال غصبی است، باید در مال غصبی تصرف کرد و فرد را از غرق شدن نجات داد)، در مسائل اجتماعی و سیاسی نیز همین‌گونه است؛ برای نمونه، اگر شرایطی به‌وجود آمد که لازمه انجام دادن حج، سلطه و برتری کفر باشد، میان دو دستور شرعی در مقام عمل، تضاد به‌وجود می‌آید: «وجوب انجام دادن حج» و «وجوب مقابله با سلطه کفار». در این صورت، وجوب مقابله با سلطه کفار که مهم‌تر است، مقدم می‌شود. چنان که اشاره شد، عدم اجرای حکم غیرمهم،

اولاً به معنای بی‌اعتنایی به شریعت و زیرپا گذاشتن حکم خداوند نیست؛ بلکه با توجه به عدم امکان جمع دو حکم، آنچه مورد رضایت خداوند در آن شرایط است، تعیین می‌شود؛ ثانیاً حکم غیرمهم به صورت کلی کنار گذاشته نمی‌شود؛ بلکه صرفاً تا زمانی که تزامم وجود دارد، تعطیل می‌شود و به محض از بین رفتن تزامم، مجدداً باید مورد عمل قرار گیرد. درخور ذکر است که در تزامم احکام اجتماعی و سیاسی، جهت تشخیص حکم مهم‌تر، افزون بر آگاهی دقیق از نصوص دینی، به تشخیص دقیق موضوعات و مصادیق نیاز است. این مسئله اقتضای آن را دارد که حاکم افزون بر فقهت، آگاهی دقیقی از مسائل سیاسی - اجتماعی داشته باشد. «کفایت» به عنوان شرط سوم در حاکم (در کنار «فقهت» و «عدالت»)، از جمله ناظر به این مسئله بوده و برطرف‌کننده این نیاز است (برای توضیح بیشتر درباره مفهوم ولایت مطلقه فقیه، ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۳۴-۲۴۲؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۲۴۵-۲۵۲ و ۴۶۳-۴۸۲).

بر اساس دو نکته ذکر شده در توضیح «ولایت مطلقه فقیه»، روشن می‌شود این اصطلاح با مفهومی که نائینی از دو اصطلاح «استبداد» و «استبداد دینی» اراده کرده است، تفاوت بنیادین دارد؛ زیرا چنان که گذشت، معنا و مفهوم اصلی در این دو اصطلاح از منظر نائینی، ظلم به مردم برای تأمین مصالح خویش است؛ درحالی که ولایت مطلقه فقیه، ناظر به گسترده بودن اختیارات فقیه حاکم در چهارچوب شریعت جهت تأمین مصالح مردم، و نیز تقدم حکم اهم بر مهم هنگام تزامم بوده و به هیچ وجه مسئله ظلم و تأمین منافع شخصی حاکم، در مفهوم آن لحاظ نشده است.

اما اینکه نائینی ویژگی حکومت استبدادی را «اطلاق اختیارات»، و متقابلاً ویژگی حکومت ولایتیه را «محدودیت اختیارات» بیان می‌کند، صرفاً از زاویه در نظر گرفتن مصالح فردی حاکم یا مصالح مردم است؛ یعنی در حکومت استبدادی، حاکم تصرفاتش محدود به منافع و مصالح مردم نیست؛ اما در حکومت ولایتیه و مشروطه (به معنای عام که شامل حکومت معصومین و فقها نیز می‌شود)، تصرفات حاکم محدود به مصالح مردم است و حاکم منافع خویش را لحاظ نمی‌کند (نائینی، ۱۳۸۲، ص ۴۱-۴۵؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۳۱-۳۵). طبعاً اینکه تصرفات باید در راستای منافع مردم باشد، نه منافع شخصی، به معنای آن نیست که حاکم در جهت تأمین مصالح مردم و نفع‌رسانی به مردم، محدودیت داشته باشد و صرفاً مصالح ضروری آنها را تأمین کند (نه مصالح دیگر را) یا در هنگام تزامم احکام، حکم مهم‌تر را مقدم نکند.

بنابراین، دلیلی بر نفی ولایت مطلقه فقیه از سوی نائینی وجود ندارد؛ اما آیا شاهدی بر پذیرش آن وجود دارد؟ پاسخ مثبت است و بر اساس مستندات و گزارش‌ها، میرزای نائینی خود ولایت مطلقه فقیه را با هر دو نکته‌ای که درباره قید «مطلقه» توضیح داده شد، پذیرفته بود؛ اولاً طبق هر دو تقریر انتشاریافته از دروس وی و نیز گزارش برخی شاگردان دیگر نائینی، همچون آیت‌الله خویی، نائینی دلالت روایت مقبوله عمر بن حنظله را بر ولایت فقیه پذیرفته بود (ر.ک: نجفی خوانساری، ۱۴۲۱ق، ص ۲۳۶-۲۳۷؛ آملی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۳۶؛ خویی، ۱۳۷۷،

ص ۲۹۲-۲۹۳)؛ بنابراین، محدودهٔ اختیارات فقیه حاکم را عام و فراتر از امور اضطراری می‌دانست؛ ثانیاً نائینی در دوره‌ای (تخریب اماکن مذهبی توسط وهابیان در سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۴)، به دلیل حکم مهم‌تر، انجام حج را تحریم کرد (ورعی، ۱۳۸۲، ص ۷۶-۷۷).

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت، به دست آمد: مفهوم عام و اصلی واژهٔ استبداد، «استقلال و انحصار» است. از آنجاکه استقلال و انحصار در نسبت با چیزی در نظر گرفته می‌شود، استبداد در مفهوم خاص خود، در طول تاریخ ایران اسلامی تا عصر حاضر، در معانی متعددی استعمال شده است. به عبارت دیگر، واژهٔ استبداد به‌نوعی تحول مفهومی داشته و معنای خاص آن شناور بوده است. شاید بتوان در سیر تحول مفهومی، تمرکز و غلبهٔ معنایی این واژه را در چهار مفهوم دانست:

۱. خودرأیی و عدم مشورت و عمل بر اساس نظر و ارادهٔ شخصی (مفهوم قدیمی استبداد): طبق این مفهوم، «استقلال و انحصار» که مفهوم عام استبداد است، بیشتر ناظر به افراد خاص در نظر گرفته می‌شود؛ یعنی استقلال از حاکمان و مسئولان دیگر با عدم اجازه و کسب تکلیف از آنها در امور، و نیز استقلال از کارشناسان و صاحب‌نظران از طریق عدم مشورت با آنان؛

۲. ظلم حاکم و رئیس به مردم و فرودستان برای هوسرانی و تأمین مصالح فردی (مفهوم منتسکیویی از استبداد که از حدود دویست سال قبل به تدریج در ایران مطرح شد و مورد نظر نائینی و دیگر علمای مشروطه‌خواه بود): طبق این مفهوم، «استقلال و انحصار»، ناظر به مردم مظلوم و تحت ستم در نظر گرفته می‌شود؛ در واقع، فرد ظالم به دنبال تصرف مستقل و منحصر نمودن امور و منافع دیگران برای خود است؛

۳. عدم مشارکت مردم در امور سیاسی؛ ۴. عدم مینا و مشروع‌بخش دانستن خواست مردم و نظر اکثریت (دو مفهوم نسبتاً جدیدتر استبداد): طبق این دو مفهوم، «استقلال و انحصار»، ناظر است به تودهٔ مردم به‌عنوان شهروند و کسانی که بر آنها حکومت می‌شود. به عبارت دیگر، مردم فاقد آزادی سیاسی‌اند؛ با این تفاوت که در اولی (عدم مشارکت مردم در امور سیاسی)، مردم هیچ آزادی و نقش سیاسی ندارند و حاکم استقلال و انحصار کامل دارد؛ اما در دومی (عدم مینا و مشروع دانستن مردم)، مردم آزادی دارند و می‌توانند نقش و تأثیر جدی در امر حکومت داشته باشند؛ ولی مشروعیت و حقانیت حکومت با آنها نیست و مشارکت سیاسی‌شان در چهارچوب خاصی صورت می‌گیرد.

این چهار مفهوم و معنای خاص ذکر شده، لزوماً خالص نیستند؛ بلکه می‌توانند به‌صورت ترکیبی اراده شوند. باین حال، به‌نظر می‌رسد در مواردی که معنای ترکیبی نیز اراده می‌شود، غالباً - بسته به مورد استعمال - تکیه و تأکید بر یکی از این چهار مفهوم خاص، بیشتر است. در همین زمینه، با دقت در موارد استعمال *میرزای نائینی* از این واژه در رسالهٔ *تنبيه الامه* به دست می‌آید: به‌رغم آنکه در اکثر موارد، مفهوم ظلم بر فرودست از آن اراده شده، در

موارد متعددی نیز در کنار این مفهوم، مفهوم خودرأیی و نیز عدم مشارکت مردم قصد شده است؛ اما در همین موارد ترکیبی نیز تکیهٔ نائینی و مفهوم کانونی مورد نظر وی، همان ظلم و تجاوز به حقوق زیردستان است.

در نسبت‌سنجی اصطلاح «استبداد»، با «حاکمیت سیاسی فقیهان»، قطعاً حکمرانی فقیهان، حکومت استبدادی طبق مفهوم اول و همچنین معنای دوم (که بیشتر، همین معنا مورد نظر نائینی بود) و نیز معنای سوم نیست؛ اما می‌تواند طبق مفهوم چهارم، استبدادی نامیده شود. مشروع‌بخش دانستن مردم و مینا و اساس قانون‌گذاری و حاکمیت را خواست و نظر مردم قرار دادن، نه فقط مخالف حاکمیتِ عالمان دین، بلکه در تضاد با حاکمیت قوانین دینی و اسلامی است.

در بخش دوم مقاله، اصطلاح «استبداد دینی» بررسی و بیان شد: از مفهوم این واژه - که ترکیب وصفی است - ارتباط میان دین و استبداد برداشت می‌شود و یکی از معانی ذیل ممکن است از آن قصد شود: ۱. اجرای احکام سیاسی - اجتماعی دین؛ ۲. حکمرانی عالمان دین؛ ۳. حکمرانی عالمان دین بدون تحقق آزادی مشروع برای دیگران؛ ۴. تفسیر اقتدارگرایانه از دین؛ ۵. اقتدار عالمان دینی فاسد و دنیاطلب. با توجه به صراحت عبارات نائینی، مفهوم مورد نظر ایشان (و دیگر علما و مشروطه‌خواهان مذهبی) از «استبداد دینی»، معنای اخیر (پنجم) است. بر این اساس، اصطلاح «استبداد دینی» از نظر نائینی، با حاکمیت سیاسی فقهای جامع‌الشرایط - که عدالت و تقوا و بهره‌گیری از مشارکت مردم از شرایط اصلی است - ارتباطی ندارد و نفی و مذمت استبداد دینی، به معنای نفی حاکمیت سیاسی فقیهان نیست.

در بخش سوم و پایانی نوشتار نیز با بررسی قید «مطلقه» در اصطلاح «ولایت مطلقهٔ فقیه» روشن شد: معنای مورد نظر از آن، با مفهومی که نائینی از دو اصطلاح «استبداد» و «استبداد دینی» اراده کرده است، تفاوت بنیادین دارد؛ زیرا معنا و مفهوم اصلی در این دو اصطلاح از منظر نائینی، ظلم به مردم برای تأمین مصالح خویش است؛ درحالی که ولایت مطلقهٔ فقیه، ناظر به دو امر است: ۱. گسترده بودن اختیارات فقیه حاکم در چهارچوب شریعت جهت تأمین مصالح مردم؛ ۲. تقدم حکم اهم بر مهم هنگام تراحم؛ بنابراین، به هیچ‌وجه مسئلهٔ ظلم و تأمین منافع شخصی حاکم، در مفهوم آن لحاظ نشده است. از سوی دیگر، بر اساس مستندات و گزارش‌ها، میرزای نائینی ولایت مطلقهٔ فقیه را با هر دو نکته‌ای که دربارهٔ قید «مطلقه» توضیح داده شد، پذیرفته بود.

نهج البلاغه، ۱۳۸۷، به کوشش صبحی صالح، بیروت، بی‌نا.

ابن‌احمد فراهیدی، خلیل، ۱۴۱۴ق، *ترتیب کتاب‌العین*، تحقیق مهدی المخرومی و ابراهیم السامری، تصحیح اسعد الطیب، ج ۱، قم، اسوه.

ابن‌منظور، محمد، ۱۴۰۸ق، *لسان‌العرب*، به‌اهتمام علی شیری، ج ۱، بیروت، دار‌احیاء التراث العربی.

افضل‌الملک، غلامحسین، ۱۳۶۱، *افضل‌التواریخ*، تهران، تاریخ ایران.

آمدی، عبدالواحد، بی‌تا، *غرر‌الحکم و درر‌الکلم (مجموعه کلمات قصار حضرت علی علیه السلام)*، ترجمه محمدعلی انصاری، تهران، بی‌نا.

آملی، محمدتقی، ۱۴۱۳ق، *المکاسب و البیع (تقریر ابی‌احسان الاعظم المیرزا النائینی)*، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

پرهام، باقر، ۱۳۷۹، نگاهی به نظریات نائینی در باب حکومت و بنیاد مشروعیت قدرت سیاسی (بخشی از کتاب «باهم‌نگری و

یکتاگرگی»)، مندرج در: *تبیان اندیشه*: گزیده مقالات پژوهشی در شناخت آراء آیت‌الله العظمی میرزاحمدحسین غروی نائینی

(به مناسبت همایش بزرگداشت علامه محمدحسین نائینی)، اصفهان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان اصفهان.

پوپر، کارل، ۱۳۸۰، *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چ سوم، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

تبریزی، صادق‌بن‌محمد (میرزاصادق آقا مجتهد تبریزی)، ۱۳۹۰، رساله مشروطیت ۲، مندرج در: ابراهیم سیدعلوی، *تبیان صادق*:

سرگذشت، آثار و افکار آیت‌الله میرزاصادق آقا تبریزی، قم، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰، *ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت*، چ دوازدهم، قم، اسراء.

خوبی، ابوالقاسم، ۱۳۷۷، *مصباح الفقاهه*، تقریر محمدعلی توحیدی، ج ۳، قم، دآوری.

دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه دهخدا*، زیرنظر محمد معین و جعفر شهیدی، ج ۲، چ دوم از دوره جدید، تهران، دانشگاه تهران.

ریشتر، ملوین، ۱۳۸۹، استبداد، مندرج در: فیلیپ پی. وینز، *فرهنگ اندیشه‌های سیاسی*: برگرفته از فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها، ترجمه

خاشایار دیهیمی، تهران، نی.

شبان‌نیا، قاسم، ۱۳۹۶، *فلسفه سیاست (سلسله دروس مبانی اندیشه اسلامی: ۶)*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

فیرحی، داود، ۱۳۹۲، *فقه و سیاست در ایران معاصر*، ج ۱ (فقه سیاسی و فقه مشروطه)، چ سوم، تهران، نی.

_____، ۱۳۹۵، *استان‌های تجدید در شرح تنبیه الامه و تنزیه المله*، چ دوم، تهران، نی.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحارالانوار*، ج ۸۳، چ دوم، بیروت، مؤسسه الوفا.

مستعان، حمیدرضا، (ابودروداسی)، بی‌تا، *ماهیت حکومت اسلامی از دیدگاه آیت‌الله نائینی*، بی‌جا، کامل.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۴، *حکیمانه‌ترین حکومت (کاوشی در نظریه ولایت فقیه)*، تحقیق و نگارش قاسم شبان‌نیا، قم، مؤسسه

آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

مقیم، غلامحسین، ۱۳۷۹، ولایت و نقش سیاسی مردم از دیدگاه محقق نائینی، مندرج در: *سیری در آراء و اندیشه‌های نابغه بزرگ*

شیعه حضرت آیت‌الله میرزاحمدحسین غروی نائینی (مجموعه مقالات ارائه شده در همایش بزرگداشت علامه محمدحسین

نائینی)، به کوشش امیرحسین حسینی روحانی و محسن هاشمی، اصفهان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان اصفهان.

منتسکیو، ۱۳۵۵ (۱۳۵۳ شاهنشاهی)، *روح القوانین*، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، چ هفتم، تهران، امیرکبیر.

نائینی، محمدحسین، ۱۳۷۸، *تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملله*، به کوشش محمود طالقانی، چ نهم، تهران، شرکت سهامی نشر.

_____، ۱۳۸۲، *تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملله*، به کوشش جواد ورعی، قم، بوستان کتاب.

نجفی خوانساری، موسی، (۱۴۲۱ق)، *منیة الطالب فی شرح المکاسب (تقریرات محقق میرزا محمدحسین نائینی)*، ج ۲، قم، دفتر

انتشارات اسلامی.

نصر اصفهانی، محمد، ۱۳۷۹، تقابل اندیشه آیت‌الله نائینی با سنت‌گرایی، مندرج در: *سیری در آراء و اندیشه‌های نابغه بزرگ شیعه*

حضرت آیت‌الله میرزا محمدحسین غروی نائینی (مجموعه مقالات ارائه شده در همایش بزرگداشت علامه محمدحسین نائینی)،

به کوشش امیرحسین حسینی روحانی و محسن هاشمی، اصفهان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان اصفهان.

نوری، محمد، ۱۳۷۹، روش‌شناسی علمی میرزای نائینی در عرصه سیاست، مندرج در: *سیری در آراء و اندیشه‌های نابغه بزرگ شیعه*

حضرت آیت‌الله میرزا محمدحسین غروی نائینی (مجموعه مقالات ارائه شده در همایش بزرگداشت علامه محمدحسین نائینی)،

به کوشش امیرحسین حسینی روحانی و محسن هاشمی، اصفهان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان اصفهان.

نهضت آزادی ایران، بی‌تا، *تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه*، بی‌جا، بی‌نا (انتشار به صورت جزوه).

ورعی، جواد، ۱۳۸۲، *پژوهشی در اندیشه سیاسی نائینی*، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.